

جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۳، ۱۳۳-۱۵۸

نقش نخبگان سیاسی در رشد و توسعه متوازن جوامع معاصر آسیایی

عبدالحسن نوریان*

چکیده

در این مقاله نقش و تأثیرات نخبگان در سه کشور ایران، ژاپن، و ترکیه بررسی شده است که در مجموع نقش نیروی انسانی و اندیشه نخبگان سیاسی و علمی در به کارگیری ظرفیت‌های داخلی و بین‌المللی به‌عنوان الگو و مدلی برتر نسبت به سایر عوامل می‌تواند درجه اهمیت آنان بر جنبه‌های مختلف توسعه را نشان دهد. رویکرد رهبران و نخبگان این کشورها در فراهم نمودن زمینه‌های رشد سیاسی، آموزشی، و اقتصادی براساس عوامل مرتبط با امر توسعه متوازن تجزیه و تحلیل شده است و همچنین، به ضعف و کاستی برخی از کشورهای مورد مطالعه از جمله ایران در جهت عدم حرکت متوازن به سوی توسعه فراگیر و پلورالیسم، خصوصاً در دوران پهلوی‌ها، از منظر تاریخی، سیاسی، و اجتماعی اشاره شده است. همچنین بر تفاوت بین رشد و توسعه از نظر تمرکز رشد بر کمیت از یک سو و توسعه از سوی دیگر تأکید شده است. روش توصیفی و تحلیلی و نیز الگوی تطبیقی با استفاده حداکثر از ظرفیت‌ها و مقتضیات برای شناخت هرچه بهتر پارامترهای تأثیرگذار در موضوع و اهداف تحقیق و پژوهش روش این پژوهش بوده است. نتایج نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی تأثیرات مثبت و بعضاً منفی در روند رشد و توسعه متوازن جوامع مورد تحقیق داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: نخبگان سیاسی، توسعه، رشد، نخبه، مدیریت.

* مربی علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اسلامشهر abdolhassannourian@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۳

جهت تهیه فایل **WORD** این مقاله به سایت **DaneshResan.com** مراجعه نمایید و عنوان مقاله را جستجو کنید
بیش از ۲ میلیون مقاله فارسی در این سایت موجود میباشد

جهت تهیه فایل **WORD** این مقاله به سایت **DaneshResan.com** مراجعه نمایید و عنوان مقاله را جستجو کنید
بیش از ۲ میلیون مقاله فارسی در این سایت موجود میباشد

کلمات کاربردی در عرصه رشد، توسعه، و پیشرفت (رشد «growth»، پیشرفت «progress»)، ترقی «advancement»، توسعه «development» را گاهی مترادف هم تلقی می‌کنند، اما آن‌ها از نظر ماهیت کاملاً دارای تأثیر متفاوتی هستند.

تعاریف متعددی در خصوص توسعه از سوی اندیشمندان این حوزه مطرح شده است که یکی از آن‌ها مربوط به مایکل تودارو است. این تعریف از نظر جامع‌بودن و ایجاز به مقصود نزدیک‌تر است: «توسعه به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر یا انسانی‌تر است» (تودارو، ۱۳۶۴: ۱۲۶).

نخبه یا الیت به معنای بخش برگزیده‌ای از یک جامعه است که از نظر قابلیت‌ها یا توانایی‌ها برتر از بقیه جامعه دانسته می‌شود. در جامعه‌شناسی و فلسفه سیاسی به گروه کوچکی از مردم گفته می‌شود که با قرارگرفتن در رأس هرم «منزلت اجتماعی» و «امتيازات»، کنترل سهم نابرابر بزرگی از قدرت سیاسی یا ثروت را در اختیار دارند.

مدیریت سبب‌ساز توسعه اقتصادی و اجتماعی است. توسعه اقتصادی و اجتماعی حاصل مدیریت است. بدون اغراق می‌توان گفت کشور توسعه‌نیافته نداریم. آنچه هست ضعف مدیریت است. صد و چهل سال پیش، با هر معیار مادی، ژاپن کشوری بود توسعه نیافته، اما به سرعت توانست مدیریتی بسیار کارآمد و عالی به وجود آورد. معنای این حرف آن است که پیشران اصلی جامعه مدیریت است و توسعه پیامد آن. هر جا فقط سرمایه داشته‌ایم توسعه‌ای در کار نبوده است. به سخن دیگر، توسعه تابع کارمایه‌های انسانی است، نه ثروت اقتصادی. همچنین تولید و هدایت کارمایه‌های انسانی وظیفه مدیریت است (دراکر، ۱۳۸۶: ۷۴).

نخبگان را مهم‌ترین و اصلی‌ترین نیروهای اجتماعی هر جامعه‌ای می‌دانند که توان ایجاد تغییرات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و همچنین هدایت و کنترل جامعه را دارند. پیشرفت و عدم پیشرفت هر جامعه را در گرو نقش نخبگان یک جامعه می‌دانند.

همچنین در خصوص **علت و ضرورت نگارش مقاله** و محتوای تحلیلی و توصیفی آن، که در باب نقش نخبگان آسیایی در توسعه و رشد متوازن دوران معاصر است، نکته حائز اهمیت این است که محققان زیادی در باب نخبگان فعالیت پژوهشی و تحقیقاتی داشته‌اند، اما به‌طور متمرکز و عمیق و کامل به نقش نخبگان آسیایی در تحقیقات صورت گرفته در راستای موضوع تحقیق و مقاله حاضر نپرداخته‌اند، و هر پژوهشی بعضاً شاخه یا بعدی از ابعاد توسعه را مورد مطالعه و بررسی قرار داده است. بنابراین، بررسی شرایط کشورهایی که در فرایند رشد و توسعه با اتکا به عامل انسانی جایگاه مهمی کسب

نموده‌اند، می‌تواند به عنوان الگوی قابل اتکا و مستند برای پژوهش‌های دقیق‌تر و تحلیلی‌تر مورد استفاده قرار گیرد.

۳. ایران

در مقام مقایسه، بین فرایند شکل‌گیری توسعه در آسیا، از نظر تاریخی و ماهوی، نسبت به غرب مسائل و موضوعات مختلفی وجود دارد که غرب بعد از حل تضادهای داخلی و منطقه‌ای در مسیر صحیحی از نظر رسیدن به توسعه فراگیر و متوازن قرار گرفت.

غرب بعد از دوران رنسانس و شکل‌گیری فرایند دولت - ملت و ظهور ناسیونالیسم، که مقدمه ایجاد دولت‌های مستقل را در مغرب زمین فراهم کرد، از نیمه قرن هفدهم، وارد فاز و فرایندی از رشد، همگرایی، و ابداعات و اختراعات در حوزه‌های مختلف علمی و صنعتی شد.

اما در آسیا، بررسی واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد که آن پیش‌نیازها رعایت نشد و در قرن نوزدهم، برای مثال، دو کشور ژاپن و ایران با شرایط کاملاً متفاوت از نظر فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی گام‌های اولیه را برای پیشرفت و ترقی برداشتند. در ژاپن بعد از انقلاب سال ۱۸۶۸، نظام سیاسی - اجتماعی معتقد و ملنترم به امر توسعه و ترقی جامعه کار خود را گام‌به‌گام و با امید و سخت‌کوشی آغاز کرد، اما در ایران در عصر بی‌خبری قاجارها، نخبگان وابسته حکومتی و نظام فاسد و ناکارآمد با کارشکنی نسبت به اندیشه‌ها و استراتژی‌های سترگ صدراعظم، در اصل عامل عقب‌ماندگی این جامعه شدند.

امیرکبیر، صدراعظم ایران، در سال‌های ۱۲۲۷-۱۲۳۰، اهداف بلندپروازانه و پیروزمندانه‌ای در زمینه اصلاحات در نهادهای ایران مشخص کرد. سیاست‌های خاص نظیر کارخانه‌های دولتی، دارالفنون، حسابرسی، تعادل بودجه، و خدمت نظام وظیفه عمومی را در پیش گرفت. همه این سیاست‌ها در جهت تقویت دولت قاجار و ایستادگی در مقابل فشارهای خارجی اتخاذ گردید، اما آنچه بیش از فقدان نظرات متخصصین و دانش فنی سد راه اصلاحات می‌شد، ائتلاف نیرومند نخبگانی بود که از اصلاحات امیرکبیر زیان می‌دیدند، این ائتلاف تصمیم گرفت در مقابل اصلاحات صدراعظم بایستد و نهایتاً خشم و توطئه مخالفین صدراعظم، که عمدتاً مقام‌های دولتی، زمین‌داران بزرگ، روحانیون و درباریانی بودند که مقرر می‌شد در یافتی‌های آن‌ها کم شده بود، با القای توطئه توسط مادر ناصرالدین‌شاه او را عزل، تبعید، و نهایتاً در کاشان به قتل رساندند (فوران، ۱۳۸۲: ۲۴۷-۲۴۸).

اگر اصلاحات و اقدامات بنیادین امیرکبیر در ایران شکل می‌گرفت، طبعاً روند حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان در ورود به قرن بیستم کاملاً متفاوت بود؛ زیرا ثبات و ترقی واقعی حکومت‌ها در گرو اصلاحات مداوم است. اما بستر سنگلاخی و ناآماده قاجارها اجازه اصلاحات واقعی را به نخبگان توانمندی چون امیرکبیر نداد. امیرکبیر در زمان تبعیدش به اردوگاه مرگ به مأموران و همراهان خود می‌گوید: من تصور می‌کردم مملکت صدراعظم عاقل می‌خواهد، اما مملکت شاه عاقل می‌خواهد.

با این حال، دوران بسیار کوتاه صدارت امیرکبیر تحولاتی را به وجود آورد که نسل رهبران مشروطه‌خواه در دوران مظفرالدین‌شاه از اندیشه و نتایج آن تأثیر و الهام گرفتند.

دارالفنون، اولین مدرسه‌ای که شکل و محتوای مدرن داشت، توسط دولت یعنی به کوشش امیرکبیر در سال ۱۸۵۱، تأسیس شد. امیرکبیر با روشنی فکر علل عقب‌ماندگی ایران را در مقابل سایر کشورهای قدرتمند دریافته بود. او تدریس رشته‌هایی همچون سواره‌نظام، پیاده‌نظام، طب، داروسازی، و معدن‌شناسی را برای متخصصین داخلی در نظر گرفت. تأسیس این مدرسه بعداً در شروع حرکت نوسازی کشور تأثیرگذار شد، در نتیجه با ترجمه و چاپ کتب جدید، طبقات وسیع‌تری از مردم با دانش کشورهای پیشرفته آشنایی پیدا کردند، به طوری که، فارغ‌التحصیلان مدرسه دارالفنون با رویکردهای روشنفکری و تجددخواهی و تحول‌فکری، نسلی را به تدریج خلق کردند که در شکل‌گیری انقلاب مشروطه تأثیر اساسی داشت (مطیع، ۱۳۸۲: ۵۴).

در کشورهای پیشرفته به واسطه ماهیت تکثرگرای نظام‌های سیاسی، جایگاه مالکیت، اعم از مالکیت مادی و معنوی، و نیز خاستگاه طبقات اجتماعی بر اساس شکل‌گیری نهادهای اجتماعی - سیاسی و اقتصادی کاملاً روشن و مورد اعتنای هیئت حاکمه و قدرت سیاسی حاکم است و طبقه متوسط از رتبه تعادل‌بخش و خوبی در جامعه برخوردارند. در حالی که، در نظام‌های غیر توسعه‌یافته، از جمله در ایران، شخص و طبقه نه تنها محلی از اعراب نداشته و ندارند، بلکه ماهیت و اختیارات آن‌ها تابع نوع و درجه وابستگی آن‌ها به قدرت حاکم است و ضابطه‌ای جز قدرت برای تعیین جایگاه اشخاص و طبقات قابل تصور نیست. در غرب منشأ تأثیرگذاری طبقات و زمینه استقلال آن‌ها به فرایند شکل‌گیری مالکیت خصوصی و کارآمد و رسمیت قانونی آن در این جوامع کمک نمود. در حالی که، در کشورهای توسعه‌نیافته، از جمله ایران،

دولت در فوق طبقات (فوق جامعه) قرار داشته، نه فقط در رأس آن، در نتیجه دولت در خارج از خود مشروعیت مستمر و مداوم نداشت و چهارچوبی تحت عنوان قانون

برای تعیین محدوده دولت وجود نداشت و معنای دقیق استبداد هم همین است (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۷).

از نظر ساخت اجتماعی و اقتصادی هم پهلوی اول و هم پهلوی دوم اقداماتی در زمینه نوسازی زیرساخت‌های اجتماعی، دانش عمومی، ایجاد دانشگاه، نظام قضایی مدرن، نظام خدمت وظیفه عمومی، نظام آموزشی نوین و نیز برقراری الگوهای متأثر از دانش فناوری غربی در حوزه اقتصادی، اجتماعی، و امور زیربنایی انجام دادند، اما واقعیت پژوهش‌ها و تحقیقات متعدد این را نشان می‌دهد که عدم توازن در توسعه سیاسی و اقتصادی زمینه‌های بی‌ثباتی را در هر نظام سیاسی به طور بالقوه و بالفعل در بطن خود دارد، به زعم بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی، سقوط نظام پادشاهی در ایران به نوعی مرتبط با عدم تعادل و توازن بین دو بخش مهم جامعه است؛ زیرا عدم مشارکت سیاسی واقعی نخبگان و مردم در ساخت قدرت، به تدریج عدم مشروعیت سیاسی را به دنبال دارد و متعاقب آن ناکارآمدی و بعضاً بی‌ثباتی جزئی یا کلی در ابعاد حکومت اجتناب‌ناپذیر است.

شاید رضاشاه می‌توانست بر قدرت باقی بماند به شرط این‌که از حداقل پایگاه اجتماعی یا مشروعیت در داخل کشور برخوردار می‌ماند و چون چنین نبود تضادهای نظام جهانی که زمینه به قدرت رسیدنش را در سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۴ فراهم ساخته بود، زمینه‌های سقوط ۱۳۲۰/۱۹۴۱ او را نیز تدارک دید و با کناره‌گیری رضاشاه نیروهای اجتماعی که زیر فشارهای او بودند، آزاد شدند و راه برای جنبش‌های اجتماعی دوره‌های بعد فراهم گردید (فوران، ۱۳۸۲: ۳۸۱).

در فرهنگ ایرانی تئوری توطئه در کنار تصور بهترین تصمیمات که خاص حکومت است ساخته و پرداخته ذهن حکومت و الیگارش‌ی حاکم است، به طوری که، سیطره فرهنگ شایعه در ایران و نیز فرهنگ شفاهی بر فرهنگ مکتوب و نوشتاری همواره نشان از عدم اعتماد متقابل بین مردم و حکومت دارد.

ارتش و دیوان‌سالاری نظامی در ایران با وجود برخورداری از امکانات مناسب، به واسطه نقش کارگزار الیگارش‌ی حاکم و مدافع مطلق سلطنت نه منافع مردم، همواره نتوانست نقش مثبتی همچون ارتش در کشورهای هم‌جوار در تحولات سیاسی اجتماعی ایران ایفا نماید. از سوی دیگر در اواسط دهه ۱۹۷۰، شاه با حذف دو حزب فرمایشی قبلی و ایجاد نظام تک حزبی رستاخیز و الزام عضویت همه نخبگان و گروه‌ها در این

حزب دولتی و تهدید مخالفین برای خروج از کشور در صورت اعتراض یا عدم قبول سیاست‌های حزب واحد و شخص اول مملکت، آخرین میخی بود که بر تابوت نظام سیاسی خود زد و با خائن قلمدادکردن مخالفین عملاً تمام پل‌های پشت سر خود را ویران کرد و رابطه‌اش با مردم و نخبگان و روشنفکران منتقد سیستم کاملاً یک‌طرفه شد.

نظام حکومتی که شاه به عنوان شخص اول مملکت در رأس آن قرار داشت جهت‌ی جز تشدید تمرکزگرایی در پی نداشت. آنتونی پارسونز، که در دوران انقلاب سفیر انگلستان در ایران بود، از قول امیرعباس هویدا نقل می‌کند: «این‌جا مثل شرکتی است که شاه رئیس آن است و من مدیرعامل آن محسوب می‌شوم». بدین ترتیب شاهان پهلوی همانند شاهان قاجار هسته مرکزی منظومه قدرت را تشکیل می‌دادند و درنهایت هر حرکتی را که در جهت خلاف کانون منظومه بود از صفحه سیاست خارج می‌کردند. شاه غایت تمام کارهاست و همه مردم بدون توجه به منشأ طبقاتی و علایق خود باید به اجبار در برابر او تمکین کنند (ازغندی، ۱۳۷۷: ۱۱۴).

اما چرا نخبگان سیاسی طراز اول در سیستم حکومتی پهلوی نتوانستند در فرایند تحولات جامعه بر اندیشه‌ها و اقدامات شخص شاه تأثیر بگذارند؟ شاید جواب آن چیزی غیر از ساختار استبدادی انتقادناپذیر حکومت و عدم توسعه فرهنگی و سیاسی در جامعه نباشد. به عبارت بهتر، توسعه فراگیر، مشارکت‌طلب و پاسخ‌گو با ماهیت نظام‌های استبدادی سازگار نیست.

سیاست کنترل جمعیت و ترکیب نیروهای سیاسی پرنفوذ توسط شاه یکی از ضرورت‌های انتخاب و گزینش نخبگان سیاسی محسوب می‌شد. به این معنا که نخبگان و افرادی که به علت شهرت و مقبولیت غیرعادی، فرهیمندی، ثروت، مهارت‌ها یا دانش خود بالقوه جزو نخبگان یا نخبگان مخالف محسوب می‌شدند، با پیشنهاد و مقام و مناصب دارای منزلت یا سایر پاداش‌ها به درون حلقه نخبگان هدایت می‌شدند. شاه تلاش می‌کرد که این افراد را با دادن مشاغل و مناصب بالا در دیوان سالاری اداری، دربار سلطنتی، پارلمان، دانشگاه‌ها، یا هریک از بنیادها و کمیسیون‌های سلطنتی به‌مثابه افراد صاحب‌نظر یک کاسه و منسجم کرده و تحت اختیار خود درآورد (زونیس، ۱۳۸۷: ۴۳).

مورگان شوستر امریکایی، که در اوایل قرن بیستم و در دوران قاجارها برای سامان‌دادن به امور مالیه به ایران دعوت شده بود، نیز به موضوع مستمری‌ها و اعانه‌گیران در قالب لیست محرمانه و غیرقانونی برای خواص یا افراد مورد نظر حکومت از خزانه خالی دولت اشاره می‌کند.

در دوران پهلوی اول نخبگان برجسته‌ای چون تیمورتاش، داور، و محمدعلی فروغی که در تحکیم قدرت رضاشاه نقش بی‌بدیلی داشتند، با یک تردید و سوءظن احتمالی جانیشان یا موقعیتشان را به کلی در راستای ذهنیت توطئه‌آمیز رضاشاه از دست دادند.

در دوران محمدرضا پهلوی نیز اشخاص مورد وثوقی چون اسدالله علم، منوچهر اقبال، امیرعباس هویدا، جمشید آموزگار، و هوشنگ انصاری به واسطه خوش خدمتی و اعتمادسازی طولانی و با نبوغ شخصی توانسته بودند سال‌ها در بالاترین مناصب حکومتی و اعم از نخست‌وزیری، وزارت دربار، و جایگاه‌های کلیدی حکومتی در رکاب شاه و مجری صرف منویات و اندیشه‌های او باشند، اما هیچ‌کدام از آن‌ها از نظر خاستگاه اجتماعی و سیاسی نتوانستند تأثیرات قابل توجهی بر افکار و اندیشه‌های شاه برای تعدیل نسبی قدرت و تشویق او به سمت حرکت در جهت رسمیت‌بخشیدن به حداقل حقوق عمومی جامعه و در مسائل کلان داشته باشند. شاه به واسطه دایره و نفوذ قدرتش عملاً نقش کارگردان در همه صحنه‌ها را بازی می‌کرد.

از آن‌جا که حفظ قدرت سلطنت مستلزم ادامه تفرقه میان نخبگان بود، مکانیزم‌های گوناگون برای دامن‌زدن به این تفرقه‌ها به کار گرفته می‌شد و این نفاق و توطئه‌چینی‌های حساب‌شده باعث می‌شد تصویری از شاه به عنوان داور بی‌طرف و خواهان همکاری بین گروه‌های متنازع در راستای مصالح ملت ترسیم کنند و با وجود این که نخبگان حاکم از اعضای سلطنت، بلندپایگان دربار، نخست‌وزیران، وزیران، نمایندگان مجلس، افسران بلندپایه ارتش، دیپلمات‌ها، علمای برجسته، صاحبان صنایع، و سران عشایر، بودند، به‌رغم مواضع رسمی، آن‌ها قدرت کارساز و مؤثری نداشتند (عظیمی، ۱۳۷۲: ۳۵-۳۷).

بررسی جایگاه افراد و شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار در تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی کشورها همواره یکی از دست‌مایه‌های پژوهش در حوزه علوم انسانی بوده است که در این میان نقش و جایگاه مصدق در فرایند تحولات جامعه ایران در دوران‌های مختلف قابل تأمل است.

محمد مصدق در دوران حیات سیاسی خود همچون امیرکبیر منشأ تحولات و تغییرات عمده‌ای بود که از مهم‌ترین آن‌ها رهبری جریان ملی‌شدن صنعت نفت و دوران نخست‌وزیری او را می‌توان ذکر کرد که در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران همواره نقشی بی‌بدیل داشته است.

سیاست مصدق طی بیش از نیم قرن مبارزه سیاسی بر اساس دو محور اصلی استوار بود، دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی ایران و کوشش برای استقرار دموکراسی. مصدق در دفاع از استقلال طرفدار سیاست موازنه منفی بود، یعنی مخالف با دادن هر نوع امتیاز به بیگانگان، مصدق در سراسر زندگی مبارزه با امپریالیسم را در کلیه وجوه خود؛ یعنی، مبارزه با کاپیتولاسیون، تعرفه گمرکی، مستشار خارجی، بانک شاهنشاهی، شیلات شمال، و تصویب قانون تحریم امتیاز نفت دنبال کرد و از هجوم قدرت‌های انحصارطلب به ایران جلوگیری کرد (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۱۸۷-۱۸۸).

مصدق در مجلس یک پارلمانتار واقعی و طرفدار جدی استقلال ایران، نظام دموکراسی، حقوق شهروندی، و هویت ایرانی و دارای روحیه ضد استبدادی بود. بعد از خروج رضاشاه از کشور به عنوان نماینده اول تهران وارد مجلس شد و در سال ۱۳۲۳، طرحی در مجلس مطرح و به تصویب رساند که طی آن هرگونه واگذاری امتیاز نفت در هر نقطه از کشور به خارجیان ممنوع شد و بر اساس همین ممنوعیت قانونی بود که احمد قوام، نخست‌وزیر باتجربه و سیاستمدار وقت، با اطلاع کامل از آن در جریان مذاکرات با استالین برای خارج کردن روس‌ها از آذربایجان و تبریز وعده واگذاری امتیاز نفت شمال پس از خروج ارتش سرخ را به استالین داد، اما در واقع این اقدام بسیار زیرکانه که عملاً با منع قانونی مجلس مواجه شد، باعث عصبانیت روس‌ها شد؛ زیرا روس‌ها بدون امتیاز خاک ایران را ترک کرده بودند، حتی استالین تهدید به اشغال مجدد خاک ایران کرد که با تهدید متقابل هری ترومن، رئیس جمهور وقت آمریکا، مواجه شد. از نظر اهمیت، این سیاست‌ورزی قوام را بایستی جزو افتخارات سیاسی کشور و یکی از مهم‌ترین بازی‌های سیاسی موفق نخبگان قرن بیستم در سپهر سیاسی ایران بعد از جریان ملی‌شدن صنعت نفت قلمداد نمود، که نقطه عطفی در تاریخ معاصر کشور است و حاصل اتحاد و اجماع نانوشته نخبگان سیاسی در مقابله با سیاست‌های استعماری کشورهای قدرتمند که با درایت قوام به سود کشور خاتمه یافت. نظام‌های استبدادی به لحاظ عدم توازن در سیاست‌ها و عملکرد و وجود افراط و تفریط در اقدامات جاری، همواره مستعد تغییرات شتابان و ناگهانی ناشی از نارضایتی‌های موجود در جامعه خود هستند. در همین راستا تعدادی از نظریه‌پردازان حوزه انقلاب‌ها از جمله نیکی کدی و شائول بخاش، نویسندگان غربی، ریشه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی در ایران را ناشی از عملکرد و سیاست‌های پاردوکسیکال و تناقض‌آمیز محمدرضاشاه و نیز رشد شتابان و ناموزن در حوزه اقتصادی و صنعتی جامعه ایران آن عصر می‌دانند.

شاه در حوزه اقتصادی و اجتماعی نوسازی را شروع کرد و در نتیجه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در حوزه‌های دیگر از جمله حوزه سیاسی نوسازی ایجاد کند و این ناموزونی حلقه پیونددهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد. راه‌های ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم را بست، شکاف بین گروه‌های حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیش‌تر کرد و مهم‌تر از همه این‌که پل‌های ارتباطی اندکی را که در گذشته پیونددهنده نهاد سیاسی با نیروهای اجتماعی سنتی، به‌ویژه بازار و مراجع دینی بود، ویران ساخت، بدین ترتیب در سال ۱۳۵۶ شکاف میان نظام اقتصادی و اجتماعی توسعه‌یافته و نظام سیاسی توسعه‌نیافته آن‌چنان عریض بود که تنها یک بحران اقتصادی می‌توانست کل رژیم را متلاشی سازد. پس انقلاب نه به دلیل توسعه بیش از حد و نه توسعه‌نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناهمگون روی داد (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۲۵۲-۲۵۴).

خطرناک‌ترین زمان برای یک حکومت بد زمانی است که دست به اصلاحات می‌زند. تنها سیاستی سخت‌مهرانه می‌تواند پادشاهی را قادر به حفظ تخت و تاجش نماید که پس از مدتی دراز از حکومتی جابرانه دست‌کشند و به اصلاح وضع اتباع خود پردازد. شکوه و شکایتی که مدت‌ها به دلیل این‌که حل‌نشده‌ی به نظر می‌رسید، تحمل می‌گردید در لحظه‌ای که امکان از میان برداشتنش در ذهن مردم متصور می‌گردد تحمل‌ناپذیر به نظر می‌رسد (دوتوکویل، ۱۳۶۲: ۱۷۷).

بعد از انقلاب اسلامی و شروع حکومت اسلامی ساختارهای جدیدی که عمدتاً مبتنی بر آموزه‌های دینی بود، بر همه ارکان جامعه حاکم شد. در این زمینه مقوله‌های مهمی چون تجربه حکومت‌داری به سبک مدرن و دانش سیاسی کافی برای هدایت و رهبری صحیح و متعادل جامعه حائز اهمیت است.

از آنجایی‌که به نظر نمی‌رسید روحانیون بخواهند قدرت را به دست گیرند، هیچ‌گونه آموزش نیز برای مملکت‌داری ندیده بودند. از این رو، تجربه حکومت در زمان آنان بیش از هر چیز شکل آزمون و خطا را به خود گرفت. به نظر یکی از صاحب‌نظران بسیاری از نخبگان ایران نخبگان تصادفی هستند، و تجربه انباشته‌شده برای انجام کارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اصولاً مملکت‌داری ندارند و یکی یکی باید تجربه کسب کنند (سریع‌القلم، ۱۳۷۶: ۳۸۲).

۴. ژاپن

در ژاپن نخبگان و رهبران انقلاب میجی در قرن نوزدهم میلادی با ترکیب مناسبی از تجربیات و دانش وابسته به غرب و نیز با اتکا به فرهنگ اصیل و نظم‌پذیر و آئین‌های سنتی

خود در کنار ورود به دنیای مدرن، زمینه‌های توسعه اقتصادی و زیربنایی و آموزشی را به صورت کاملاً هدفمندانه و ارادی آغاز کردند.

قوی‌ترین استدلال از دید بیش‌تر محققان امر سیاسی و بین‌المللی نسبت‌دادن موفقیت ژاپن به نقش دولت و رابطه آن با اقتصاد است. از شروع دوران جدید در سال ۱۸۶۸، دولت نقش خاصی در سازماندهی دوباره جامعه و مسائل سیاسی ژاپن بازی کرده است، به طوری که این کشور می‌تواند به گونه‌ای مؤثر با غرب به رقابت بپردازد (لارسون ۱۳۷۹: ۶۸-۶۹).

در دوران معاصر نیز توسعه نیروی انسانی ژاپن یکی از برگ‌های برنده این کشور است، به طوری که از نظر محاسبه ارزش ثروت این کشور ۳۰ درصد آن را به عوامل تکنولوژی و فنی و مادی مربوط می‌دانند و بخش نیروی انسانی متخصص و پیشرفته این کشور خالق ۷۰ درصد مجموع ثروت و ارزش‌های علمی و بین‌المللی آن است. ژاپن یکی از توسعه‌یافته‌ترین کشورهای دنیاست. ثبات و توازن سیاسی و اقتصادی، درآمد سرانه بالا، تکثر سیاسی و بخش خصوصی کارآمد، مرهون اندیشه‌های نخبگان و رهبران سیاسی این کشور است و فاکتور بسیار مهم دیگر این کشور در بعد توسعه‌یافتگی داشتن بالاترین سطح تعاملات بین‌المللی و دانش روز جهانی در کنار نیروی انسانی ماهر و متخصص در قرن بیستم و بیست و یکم است.

در این کشور معلمی و آموزگاری دارایی ارزشمندی تلقی می‌شود و آموزش در این کشور بیش‌تر جنبه عملی و اجتماعی دارد تا فردی و تئوریک. آموزش در این کشور با ۲۲۰ روز در سال برای دانش‌آموزان به‌مراتب از ۱۸۰ روز آموزشی در امریکا بالاتر است. از انقلاب ۱۸۶۸ تا ۱۹۱۰ در ژاپن ۱۰۰ درصد کودکان ۷ ساله به بالا از شرایط تحصیل و برنامه‌های آموزشی منظم برخوردار بودند.

در پایان قرن ۱۹ ژاپن دارای نیروی انسانی متخصص، کارآمد، و توانا بود و از سطح بالای آموزشی در همه رشته‌های صنعتی و اقتصادی و فنی و علمی برخوردار بود و حتی سیاست ورود نیروی انسانی ماهر از غرب را دولت میجی ادامه داد و درآمد ملی مختص به آموزش نیروی انسانی را به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش داد و در پاسخ به سؤال چرایی پیشرفت ژاپن باید گفت که نخبگان ژاپن در این دوره تقریباً یک‌دست و همگی از تحصیلات مدرن و غربی برخوردار بودند (مطبع، ۱۳۸۲: ۲۲۳).

ساختار نظام حکومتی ژاپن و قانون اساسی این کشور در عین حال که دارای امپراتور است که به عنوان مظهر اتحاد مردم تلقی می‌شود، اما حکومت بر اساس سیستم پارلمانی

مشابه انگلستان اداره می‌شود و پارلمان به عنوان عالی‌ترین رکن تصمیم‌گیری پیرامون مسائل مملکتی تعیین گردیده است و در واقع نخست‌وزیر از بین نمایندگان پارلمان انتخاب و با تأیید آنان منصوب می‌گردد و تکتور حزبی در این کشور و همچنین تشکیل احزاب آزاد است. هدف اصلی ژاپن در مناسبات خارجی و سیاست خارجی بر برقراری صلح، سعادت، و آزادی برای مردم این کشور و کمک به تأمین صلح جهانی و رفاه تمام بشریت از طریق توسعه همکاری جهانی استوار است و از نظر تولید ناخالص داخلی برابر آمارهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کشور ژاپن در بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹ حدوداً ۱۰ درصد یا کمی کم‌تر از ۱۰ درصد تولید ناخالص جهان را دارا بوده است و بعد از امریکا دومین جایگاه اقتصادی دنیاست که هم بالاترین حجم سرمایه‌گذاری خارجی و هم بالاترین کمک‌های جهانی را داشته است.

رهبری صالح و ملی و فرهنگ خاص، مدیریت متناسب و انتخاب صحیح تکنولوژی، وضعیت جغرافیایی (جزیره‌ای بودن)، اتحاد همگانی، کمک‌های خارجی، اصلاحات میجی، مستعمره نبودن، یک‌پارچگی نژاد و زبان، کار دسته‌جمعی به عنوان یکی از آداب و سنن قدیمی، سرمایه‌گذاری به موقع صنعتی در صنایع بنیادی و تدوین مقررات، تعلیمات مذهبی بودائیزم و شیئتوئیزم، اهمیت خانواده، روحیه قناعت، صرفه‌جویی و پشتکار [از عوامل موفقیت] این کشور است (واردی، ۱۳۸۴: ۲۵).

مقایسه نوع نگاه نخبگان دو کشور ژاپن و ایران در ایجاد مشروعیت و عوامل مشروعیت تا حدودی روشن خواهد نمود که علت پیشرفت یا عدم پیشرفت این دو کشور چیست.

توسعه که محصول اندیشه‌های نوین است دین بزرگی به مدرنیته و اندیشه‌های نوگرایانه دارد، اما مقوله سنت که ریشه در گذشته تاریخی دارد، الزاماً دشمن و ضدمدرنیته نیست چه بسا ترکیب متعادل این دو مقوله حتی در مرقی‌ترین نظام‌های سیاسی و اقتصادی نتیجه مثبت و قابل قبولی را به دنبال داشته باشد. در واقع جوامعی که هویت گذشته خود را حفظ کرده‌اند، اما از دستاوردهای جدید بشری هم بهره‌مند شده‌اند، از جمله ژاپن و انگلستان، همواره در حوزه عمق بخشیدن به فرایند ترقی در جامعه خود و جامعه جهانی هم سرآمد بوده‌اند و همواره نظم اجتماعی بالایی را در جامعه خود داشته‌اند.

از سوی دیگر الگوی توسعه ژاپن برای تمام کشورهای منطقه شرق آسیا مورد اقبال رهبران و نخبگان سیاسی و علمی قرار گرفت و آن‌ها با استفاده از آموزه‌های فرهنگی و

سیاسی این مناطق و هژمونی علم و تکنولوژی در تمدن ژاپنی در دوران معاصر (قرن بیستم) جسارت لازم را در اجرای اهداف ترقی جویانه جوامع خود اعمال کردند. در واقع زمان‌شناسی و دنبال علم و تجربه رفتن خمیرمایه اصلی عملکرد و اندیشه‌های رهبران و نخبگان سیاسی این کشورها در فرایند ایجاد زیرساخت‌ها و توسعه متعادل و متوازن کشورشان بوده است. به طوری که، برخی کشورهای مورد مطالعه نسبتاً از توازن قابل قبول در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی با رویکرد اقتصاد آزاد و تکثر سیاسی و حزبی برخوردار هستند.

۵. ترکیه

مقایسه نظام‌های سیاسی منطقه خاورمیانه در واقع تا حدودی ریشه‌های مشکلات و بن‌بست‌های موجود را پیش روی محققان عرصه علوم سیاسی قرار می‌دهد و در همین راستا به بررسی تقارن تاریخی و سیاسی حیات رضاشاه با آتاتورک در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، به عنوان حاکمانی با ماهیت نظامی در ایران و ترکیه، می‌پردازیم که اتفاقاً هر دو نیز منشأ آثار نسبتاً گسترده و بنیادین در کشورشان بوده‌اند، اما فرجام دو نظام حکومتی بعد از این دو رئیس نظامی حکومت کاملاً متفاوت بود. هر چند رضاشاه با دیدار تاریخی خود از ترکیه به دنبال اجرای سیاست‌ها و اندیشه‌های آتاتورک در ایران بود، اما آتاتورک در مقایسه با رضاشاه تجربه حکومت‌داری، دانش، و اطلاعات بیش‌تری نسبت به غرب داشت که همین تجربه و آگاهی از پیش‌نیازها به او در هدایت پیشرفت‌های سیاسی و اجتماعی کشورش و رسیدن به راه‌کارها تأثیر اساسی داشت.

در هر دو کشور ارتش نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کرد، اما تفاوت دو ارتش در این بود که ارتش در ایران برای همیشه زیر حوزه نفوذ و حیات خلوت شاه باقی ماند و امکان و مجال ظهور هویت مستقل و خاص را پیدا نکرد، ولی در ترکیه ارتش با داشتن فراز و نشیب‌هایی در مقاطعی از تاریخ سیاسی و اجتماعی این کشور، تا به امروز، نقش تعیین‌کننده و راهبردی در مسائل جامعه خود ایفا کرده است و این به واسطه اعتقاد رهبری این کشور در عبرت‌گرفتن از گرایش به حکومت فردی و پی‌بردن به علل پیشرفت غرب در همه حوزه‌های زندگی و مناسبات بود.

مصطفی کمال پاشا، معروف به آتاتورک، به عنوان یک مارشال نظامی، حاکمی مقتدر بود که به صورت تحکم‌آمیز و آشکار اعمال قدرت می‌کرد و حتی مخالفان خود را سرکوب

می‌نمود، اما اقدامات خود را به تأیید مجلس می‌رساند و در حوزه زندگی شخصی، فردی کاملاً آزاد بود. آتاتورک با تجربه‌اندوزی از تاریخ اهتمام جدی خود را در زمینه تغییرات اساسی و تعیین‌کننده در راستای ساختن ترکیه نوین اتخاذ کرد.

دولت ترکیه مدرن شکل سیاسی و در واقع موجودیت خویش را وامدار یک رهبر برجسته نظامی و سیاسی (آتاتورک) است. آتاتورک در طی ۱۵ سال ریاست‌جمهوری خود تصمیم گرفت بر شکوه نظامی خود تکیه نکند و به جای آن وی یک برنامه نوسازی اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی را آغاز کرد که این کشور را تا ریشه‌هایش تکان داد. این تحولات ژرف در نهادهای مهم با اصلاحاتی عمده در زمینه‌های مدیریت، آموزش، و قانون همراه گردید. یکی از کمک‌های مهم آتاتورک ایجاد موفقیت‌آمیز یک قوه قضائیه مستقل و کارآمد بود. سیاست آتاتورک در زمینه سیاست خارجی، تحکیم قدرت ملی و پرهیز از گرفتاری‌های بین‌المللی بود. این سیاست وی بود که عصمت اینونو را قادر ساخت تا ترکیه را از گزند جنگ جهانی دوم به دور نگه دارد (حافظیان، ۱۳۸۳: ۲۱۱).

درواقع انقلاب آتاتورک در جهت نوسازی و جنبش توسعه سیاسی قدم‌به‌قدم در حرکت بود و با پشت سرگذاشتن هیئت حاکمه قبلی و سنت‌های محافظه‌کارانه آنان فرایند انتقال نخبگان طبقه متوسط جدید را وارد فاز نوسازی اجتماعی و سیاسی از جمله ایجاد نهادهای سیاسی و احزاب تأثیرگذار نمود.

همین تحولات ساختاری و دارای آثار بلندمدت بود که صحنه را برای توسعه سیاسی بعدی همانند زایش یک اپوزیسیون (حزب دموکرات) فراهم ساخت و اجازه یافت در انتخابات به پیروزی برسد. در این رویداد کمیاب سیاسی رژیم اقتدارگرا به طور ارادی از قدرت کناره‌گیری کرد، عصمت اینونو یعنی یک کمالیست وفادار تصمیم گرفت اجازه پیروزی اپوزیسیون را بدهد (اسپرینگر، ۲۰۰۰: ۱۴۱).

هر چند عصمت اینونو، رئیس‌جمهور جانشین آتاتورک، خود به نسل‌های قبل متعلق بود، اما به نظام چندحزبی و تکثر سیاسی باور داشت و بدون واهمه از دست‌دادن قدرت در کمال اقتدار بعد از جنگ جهانی دوم با تصمیم او سیاست نظام چند حزبی به مرحله اجرا درآمد.

و زمانی که حزب حاکم (حزب جمهوری‌خواه خلق) از حزب رقیب (حزب دموکرات به رهبری عدنان مندرس) در مبارزات انتخاباتی شکست خورد با سعه صدر پیروزی رقیب را پذیرفت و سنت بسیار حسنه و ماندگاری در حوزه تساهل و تکثر سیاسی برای خود و جامعه ترکیه آن روز و حتی امروز جا گذاشت.

ترکیه امروز نیز با برخورداری از میراث گرانقدر و مغتنم ایجادشده از ۵۰ سال گذشته توانسته است با ایفای نقش مثبت بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز شناخت و بصیرت کافی از ویژگی‌های ژئوپولیتیکی خود و منطقه با ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی و جاذبه‌های توریستی در کنار نظام چندحزبی و پارلمانی موفق خود به سطح قابل‌توجهی از رشد اقتصادی و توسعه دست یابد. تا جایی‌که، تولید ناخالص این کشور با حفظ روند توازن در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و علمی براساس آمارهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در حال حاضر جزو ۲۰ کشور اول دنیا است و سطح تعاملات جهانی کشور ترکیه در سطح مناسبی قرار دارد و با وجود عدم ورود به اتحادیه اروپا، به‌واسطه اتخاذ سیاست‌های درست و منطقی براساس شرایط جهانی و منطقه‌ای در حال حاضر به عنوان یکی از بازیگران مؤثر جهانی و منطقه‌ای محسوب می‌شود. این کشور با جذب بالغ بر ۲۲/۶ میلیون نفر توریست در سال ۲۰۰۶ حدود ۲۱ میلیارد دلار درآمد داشت و در رتبه یازدهم جهان قرار گرفت.

رهبران حزب عدالت و توسعه، همچون رجب طیب اردوغان و عبدالله گل، با در نظر گرفتن تجربه تلخ دوران زمامداری نجم‌الدین اربکان (نخست‌وزیر دولت رفاه) مصمم هستند از تکرار آن تجربه بپرهیزند. آنان با درس گرفتن از آن زمان از اقدامات و سیاست‌هایی که می‌تواند نخبگان سکولار ترکیه از جمله ارتش را به شدت علیه آنان بسیج کند خودداری می‌ورزند. نخبگان اسلام‌گرای جدید ترکیه تلاش می‌کنند تا با مدیریت صحیح فرایند گذار ترکیه به سوی دموکراسی کامل به صورت مسالمت‌آمیز و تدریجی، نظامیان ترکیه را از صحنه تصمیم‌گیرهای سیاسی به کنار بگذارند بدون آن‌که واکنش تند آنان را برانگیزد (حافظیان، ۱۳۸۳: ۹۲-۹۳).

ترکیه در زمینه‌های مختلف اقتصادی از جمله مهار تورم، کاهش بیکاری، افزایش حجم مبادلات و صادرات، تولید ناخالص ملی، و نیز افزایش تعداد توریسم به عنوان نمادی از امنیت، رفاه، و جذابیت بین‌المللی در منطقه، موفق عمل کرده است. در مقام مقایسه، اگر در ترکیه، جانشین آتاتورک نظام چندحزبی و تکثر سیاسی و سنت نیرومند و تأثیرگذار تحزب در ترکیه را بنیانگذاری نمود؛ در ایران، در دوران محمدرضا پهلوی خصوصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با تثبیت نظام مطلقه، امکان کم‌ترین انتقاد از سوی مخالفین و منتقدین داخلی سلب شد و سطح مشارکت اجتماعی جامعه و نخبگان در ساختار قدرت سیاسی به کم‌ترین حد خود در سال‌های نزدیک به انقلاب رسید.

اما سؤال بسیار مهم و اساسی این است که چرا کشورهای واقع در یک محدوده جغرافیایی یا منطقه‌ای با شرایط یکسان از نظر منابع مختلف، در حوزه توسعه‌یافتگی از جایگاه بسیار متفاوتی از لحاظ رشد اقتصادی، درآمد سرانه، تولید ناخالص ملی، تکثر سیاسی، و مقبولیت بین‌المللی برخوردارند؟ در بررسی و مطالعات تحقیقاتی نقش نیروی انسانی توسعه‌یافته یا به عبارت بهتر نقش و سنخ نخبگان و رهبران سیاسی در تحقق یا عدم تحقق مقوله توسعه و رشد متوازن بسیار حائز اهمیت و برجسته است. فرصت‌ها و منابع در اصل تابعی از مدیریت صحیح رهبران یک کشور در امر مهم نوسازی و تعادل‌بخشی هستند. هانتینگتون معتقد است:

نوسازی بر نابرابری اقتصادی تأثیر می‌گذارد و از دو جهت ناستواری سیاسی به بار می‌آورد. نخست این‌که، ثروت و درآمد در کشورهای فقیر معمولاً نابرابرانه‌تر از کشورهایی که توسعه اقتصادی داشته‌اند توزیع می‌شود و دوم این‌که، در کوتاه‌مدت تأثیر فوری رشد اقتصادی غالباً نابرابری در درآمد را شدت می‌بخشد (۱۳۸۳: ۷۹).

تجربه تاریخی نشان می‌دهد ترقی و تعالی یا سقوط و فروپاشی هر مملکتی ارتباط مستقیم با نقش نخبگان سیاسی آن جامعه دارد و اندیشه و تفکر آن‌ها در اجرای برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و چگونگی تحقق خواست‌های مردم به میزان فراوانی تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز است. به عبارت دیگر، افزایش ظرفیت نظام سیاسی در جوامع در حال توسعه به لحاظ گستردگی، تنوع، و سرعت محتاج دخالت نخبگان سیاسی است.

در جوامع پیشرفته، نخبگان سیاسی به‌مثابه گروهی هستند که به طور قانونی برگزیده شده‌اند و تعامل نخبگان ماهیتی رقابتی و مدارگونه دارد و در چهارچوب قانون انجام می‌پذیرد. درحالی‌که، در جوامع توسعه‌نیافته یا درحال توسعه تعامل نخبگان اغلب با ستیز و حذف یک‌دیگر همراه است. جوامع صنعتی دارای نظام اجتماعی باز هستند، به‌علاوه در کنار گروه نخبه سیاسی بر وجود گروه‌های نخبه دیگری که دارای تأثیر واقعی و احتمالاً متوازن در فرایند تصمیم‌گیری جامعه هستند تأکید می‌شود، درحالی‌که نظام اجتماعی کشورهای گروه دوم بسته و گروه نخبه سیاسی نسبتاً ثابت است (ازغندی، ۱۳۷۷: ۲۷-۲۸).

در حوزه نهادهای مدنی و سیاسی نظام‌های توسعه‌یافته، حزب و تشکیلات حزبی مکانیسمی فکری، انسانی، و مدرن است که انتقال و تصاحب مسالمت‌آمیز قدرت را تسهیل و تثبیت می‌کند و مشروعیت می‌بخشد. فرایند دستیابی به قدرت بدون حزب امکان‌پذیر نیست. «احزاب ترجمان نیروهای اجتماعی هستند و ممکن نیست در اثر یک تصمیم قانونی ساده به‌وجود بیایند (دو ورزه، ۱۳۴۹: ۱۴۸)».

یکی از ویژگی‌های نخبگان توسعه‌گرا توانایی ایجاد نهادهای پیچیده سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار در جامعه است. هانتینگتون معتقد است که توان ایجاد سازمان‌های پیچیده توسط نخبگان سیاسی و نظام‌های سیاسی نشانه‌ای از تحول و توسعه است که می‌تواند بر فرایند ظرفیت اجتماعی و سیاسی در جهت توسعه سیاسی کمک کند.

نوسازی و اصلاحات با رویکرد نوگرایانه در جوامع توسعه‌یافته یک روند مستمر و همیشگی در جهت بهسازی امور و ثبات و استواری در جامعه است.

نوسازی یک جامعه مستلزم تکثر و تنوع نیروهای اجتماعی آن است، هر چه جامعه پیچیده‌تر و ناهمگون‌تر باشد تأمین و تضمین اشتراک سیاسی به کارکرد نهادهای سیاسی بیش‌تر وابسته است. سطح رشد سیاسی یک جامعه بیش‌تر به این واقعیت بستگی دارد که فعالان سیاسی تا چه اندازه به نهادهای سیاسی گوناگون جامعه تعلق دارند و چه قدر با این نهادها احساس همبستگی می‌کنند. اگر یک جامعه بخواهد که یک اجتماع سیاسی گردد باید قدرت هر گروهی از طریق نهادهای سیاسی اعمال شود. همان نهادهایی که این قدرت را چنان تعدیل و تلطیف می‌کنند و جهت می‌دهند که چیرگی یک نیروی اجتماعی با اشتراک نیروهای دیگر اجتماعی سازگار گردد (هانتینگتون، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۹).

تعادل و توازن در همه زمینه‌ها مرکز ثقل ثبات‌بخشی و تکامل نظام‌های سیاسی محسوب می‌شود. با این‌که در زمان جنگ سرد رقابت اصلی بین آمریکا و شوروی بود، اما شوروی سابق را ابرقدرت توسعه‌نیافته می‌گفتند یعنی در حوزه نظامی و هسته‌ای پیشرفته، اما در سایر حوزه‌ها غیرتکامل یافته تلقی می‌شد.

کشوری که تعادل و توازن قدرت را پذیرا نباشد، باید استبداد و خودکامگی را بپذیرد و غیر از این هیچ راه دیگری پیش رو ندارد. لذا، با شکل‌گیری این ایده در قرن هیجدهم، توان یا نظارت و تعدیل به تنها مکانیزمی تبدیل گردید که به واسطه آن آزادی اقتصادی و سیاسی تضمین و پرهیز از استبداد و خودکامگی کشورهای مقتدر جهان ضمانت گردید (میلز، ۱۳۸۳: ۳۲۹).

کشورهای تازه توسعه‌یافته آسیایی را به عنوان معجزه‌های رشد و توسعه خصوصاً در بعد بر خورداری از الگوی توسعه صادرات در نیمه دوم قرن بیستم می‌شناسند و این چیزی نیست جز رعایت اصول و توازن در همه ابعاد توسعه در این منطقه.

غالب اندیشمندان در ایجاد یک نظام توسعه‌یافته در فضایی برخوردار از نهادهای مدنی و دموکراتیک و آزاد متفق‌القول‌اند. موسی غنی‌نژاد، استاد اقتصاد، در خصوص ضرورت توسعه هماهنگ معتقد است:

یکی از ضروریات تشکیل جامعه مدنی و اقتصاد رقابتی و جامعه آزاد همانا تشکیل احزاب و تشکل‌های مدنی مستقل از دولت است. یعنی از نظر مالی و اقتصادی به دولت وابسته نباشند و چنین حالتی نمی‌تواند تحقق یابد مگر در یک اقتصاد رقابتی و آزاد. از الزامات توسعه سیاسی به معنای آزادی سیاسی و دموکراسی دقیقاً آزادی اقتصادی است و آزادی اقتصادی هم به این معناست که مصرف‌کننده حق داشته باشد هر کالایی را که می‌خواهد انتخاب کند، پس اگر آزادی اقتصادی بدون آزادی سیاسی قابل تصور باشد، این نوع آزادی در یک مدت کوتاه قابل دوام خواهد بود. اما حرکت برعکس آن اصلاً در هیچ جا مشاهده نشده که یک جامعه آزاد وجود داشته باشد، ولی دارای اقتصادی متمرکز یا سوسیالیستی باشد. به عبارت بهتر، بدون اقتصاد آزاد تجربه نظام سیاسی آزاد وجود ندارد (غنی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۶).

حتی اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر هم ناظر به تفکیک‌ناپذیری آزادی‌های سیاسی و اقتصادی بشر هستند و حقوق مالکیت را نیز تفکیک‌ناپذیر می‌دانند. بدین مفهوم که، انسان دارای حقوق طبیعی و ذاتی است و هیچ شخص یا حکومتی نمی‌تواند این حقوق را از آن سلب نماید.

سمت و سوی جهان معاصر در جهت همگونی فرهنگی و تبادلات گسترده علمی و اقتصادی، حجم بالای اطلاعات و انتقال سریع آن به تمام حوزه‌های عمومی و حتی خصوصی در سطح جهان است و هیچ کشوری در عصر جهانی شدن از برتری فرهنگ جهانی و تحولات شتابان آن در امان نیست. فقط جهت‌گیری فکری و توانایی برقراری تعادل و توازن مورد نظر رهبران کشورهاست که در شرایط فعلی باعث تعیین جایگاه کشورها در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌گردد.

۶. نتیجه‌گیری

هدف مقاله حاضر بررسی علی و معلولی رشد و توسعه متوازن در تعدادی از کشورهای آسیایی توسط نخبگان سیاسی این کشورهاست، همچنین در بررسی موانع توسعه متوازن، در کشورهای مورد مطالعه در این مقاله سعی شده است تشابهات تاریخی، اجتماعی، منطقه‌ای، و همگونی قاره‌ای و نیز ویژگی‌های فرهنگی هر کشور ملحوظ نظر قرار گیرد و پژوهش ما متمرکز بر شرایط توسعه در سه کشور ترکیه، ژاپن، و ایران بوده است.

نخبگان ژاپن در قرن ۱۹، با اتکا به تجربیات و دانش غرب در زمینه‌های علمی، آموزشی، و صنعتی به‌درستی از فرصت‌های تاریخی استفاده نمودند. کشور ترکیه نیز در

دوران آتاتورک به واسطه آشنایی بیش‌تر با نظام‌های حکومتی غربی شیوه‌ای از اداره جامعه را در پیش گرفت که حضور واقعی مردم بر اساس نظام انتخاباتی و حزبی را عینیت بخشید و تکثر سیاسی در این کشور به تدریج به سایر حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی رسوخ پیدا کرد و از اواخر قرن بیستم ترکیه جز ۲۰ کشور برتر اقتصادی جهان است که این جایگاه مرهون اندیشه نخبگان سیاسی و رهبران این کشور است که نشان از تعادل و توازن بین بخش‌های اقتصادی، سیاسی - فرهنگی ترکیه دارد.

مجموع بررسی‌ها و مطالعات تطبیقی کشورهای ژاپن و ترکیه نشان می‌دهد که رهبران آن‌ها بر اساس شناخت ظرفیت‌ها، امکانات و نیز شرایط داخلی و فرهنگی خود و ارتباط معقول با جامعه جهانی برای پیشرفت و ایفای نقش مؤثر ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند.

از سوی دیگر مشخصه اصلی کشورهای برخوردار از نهادهای دموکراتیک داشتن تعادل و ثبات است؛ زیرا فضای دموکراتیک می‌تواند به توازن بین عرصه‌های مختلف توسعه کمک کند. احزاب به عنوان عامل تعادل بخش برای تعمیق و گسترش افقی و عمودی قدرت همواره مورد استفاده دولت‌های مدرن بوده‌اند. به طوری که، دولت بدون حزب در کشورهای برخوردار از توسعه‌یافتگی فراگیر عملاً وجود ندارد؛ زیرا کارکرد نهادهای سیاسی و استراتژیک آن‌ها به سطح رشد سیاسی آن‌ها بستگی دارد و رشد سیاسی یک جامعه نیز به این واقعیت وابسته است که تا چه حد فعالان و نخبگان یک جامعه به نهادهای سیاسی تعلق دارند.

امروزه هیچ کشوری بدون شناخت لازم از شرایط جهانی و ارتباطات منطقی با سایر کشورها، از جمله کشورهای تأثیرگذار، نمی‌تواند با دستاوردهای مهمی به حیات خود ادامه دهد و حتی ممکن است با چالش‌های متعدد و فرسایشی مواجه گردد. در همین راستا، یک موضوع غیرقابل انکار وجود دارد و آن هم ارتباط بین بینش و دانش جهانی نخبگان سیاسی و رهبران کشورها با واقعیت‌های جهان امروزی و چگونگی اتخاذ تصمیمات و موضع‌گیری آن‌ها در بعد داخلی و بین‌المللی است.

سریع‌القلم معتقد است: رجال ایران بین‌الملل‌گرا نبوده‌اند و بینش گسترده‌ای از جهان و مسائل آن نداشته‌اند، اما برای نمونه ماهاتیر محمد، نخست‌وزیر پیشین مالزی، از جوانی در ژاپن بود و قدرتمند شدن آن کشور در شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی او بسیار تأثیرگذار بوده است.

در شرایط امروزی وضعیت حاکم بر نظام بین‌الملل تفکیکی میان مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی کشورها به طور مطلق قائل نیست، یعنی تأثیرات روابط اقتصادی بلاشک بر روی حوزه‌های سیاسی و فرهنگی خود را نشان می‌دهد؛ به طوری که، قواعد و اصول حاکم بر روابط بین‌الملل بر هم دیگر تأثیر اساسی دارند. مثلاً، روابط خوب ایران با چین و ترکیه باعث بالارفتن حجم مبادلات اقتصادی بین این کشورها شده است که طبعاً به حوزه سیاسی تسری می‌یابد و بالعکس. همچنین واقعیت‌های امروزی جامعه جهانی نشان می‌دهد که در توسعه اقتصادی هر اندازه اقتصاد یک کشور از اقتصاد بین‌المللی فاصله بگیرد به همان نسبت میزان رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری اطلاعات و ارتباطات و نیز توانمندی‌های داخلی و بین‌المللی آن کشور کاهش می‌یابد. که در این میان نقش پیش‌تاز و ممتاز نخبگان سیاسی در شناخت حال و آینده، با استفاده از تجربیات تاریخی گذشته خود و دیگر ملت‌ها در مقوله‌ای مهم به نام مدیریت استراتژیک یا مدیریت راهبردی همواره برجسته می‌ماند که منافع و اصول کشورها بر اساس آن و توسط نخبگان و رهبران طراحی و به مرحله اجرا گذارده می‌شود.

استراتژی‌ها در حکم نمایش‌نامه‌ایست از قدرت هنر، خلاقیت، و تسلط علمی و معقول نخبگان بر واقعیت‌های موجود و اهداف آینده که برای کشورشان ترسیم می‌کنند، فرایند مدیریت استراتژیک پویا و مستمر است. مدیریت استراتژیک به شیوه‌ای خلاق و نوآورانه عمل می‌کند و برای شکل‌دادن به آینده خود به صورت انفعالی عمل نمی‌کند و این شیوه باعث می‌شود که سازمان دارای ابتکار عمل باشد. مدیریت استراتژیک روند خلاقیت و مشارکت افراد در تصمیم‌گیری‌ها را همراه با تشویق تقویت می‌کند.

به قول سی رایت میلز، کشورها دو راه بیش‌تر نمی‌توانند انتخاب کنند یا باید تعادل و توازن قدرت را، که تصویری از توسعه متوازن است، بپذیرند یا استبداد و خودکامگی را. طبعاً استبداد و خودکامگی نماد عدم توازن است و نظام‌های توسعه‌یافته به لحاظ دوربودن از ماهیت استبدادی تعادل و توازن اقتصادی و سیاسی را هم‌زمان در خود دارند.

بعد از انقلاب اسلامی نیز به لحاظ شرایط انقلابی و جنگ و بازسازی و همچنین عدم تجربه سیاسی کافی سران حکومتی، کشور در مسیر توسعه متوازن قرار نگرفت و فضای متکثر سیاسی همراه با مشارکت عمومی با حضور احزاب و گروه‌های سیاسی به‌طور مستمر و تعیین‌کننده به‌وجود نیامد و خلأ نبود احزاب در چنین شرایطی در اصل با الگوی پوپولیستی و توده‌ای استمرار یافت. در بُعد اقتصادی نیز اتکای مطلق به محصولات خام و

درآمدهای نفتی، آسیب‌پذیری اقتصاد سیاسی ایران را تشدید نموده است. از سوی دیگر اقتصاد دولتی بالغ بر ۷۰ درصد اقتصاد عمومی ایران را شامل می‌شود. طبیعی است که اقتصاد ناکارآمد دولتی هم محافظه‌کار، هم غیرخلاق، و هم غیررقابتی است و بخش خصوصی هم در چنین فضایی توان رقابت ندارد و ضعیف است.

بنابراین، برای برون‌رفت از چنین وضعیتی اجماع ملی در جهت به‌رسمیت‌شناختن تمام سلايق و عقاید سیاسی نخبگان و گروه‌های خواهان مشارکت قانونی در قدرت از یک‌طرف و حمایت از زیرساخت‌های صنعتی و تولید در بعد ملی و مشارکت و همراهی با اقتصاد بین‌الملل به عنوان عضوی مؤثر و مسئولیت‌پذیر در همه عرصه‌های جهانی از سوی دیگر، می‌تواند به فرایند توسعه متوازن در ایران به تدریج کمک کند و اقتصادهای شکوفا در قرن بیست و یکم بایستی از یک رابطه منطقی در بهره‌مندی از قدرت داخلی و بهره‌گیری از تجربیات بین‌المللی و علم محوری برای پیشرفت برخوردار باشند.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۱). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی و لیلایی، تهران: نی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۰). *مسابقه تسلیحاتی و جهان سوم*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۷). *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: قومس.
- بروجردی، محمد (۱۳۸۰). *اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا*، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- تودارو، مایکل (۱۳۶۴). *توسعه اقتصادی در جهان سوم*، ترجمه غلامعلی فرجادی، ج ۱، تهران: وزارت برنامه و بودجه.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۲). *گانبدی و ریشه‌های فلسفی عدم‌خشنونت*، ترجمه هادی اسماعیل‌زاده، تهران: نشر نی.
- حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۳). «ترکیه: نخبگان سیاسی - نظام و چالش‌های دموکراسی»، فصل‌نامه راهبرد، ش ۳۱.
- حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۳). «نقش ساختار دولت و ماهیت نخبگان در توسعه‌یافتگی»، رساله دکتری، دانشگاه تهران.
- دراکر، پیتر فردیناند (۱۳۸۶). *رونوشت پیتر دراکر*، ترجمه فضل‌اله امینی، تهران: فرا.
- دو ورزه، موریس (۱۳۴۹). *اصول علم سیاست*، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- دوتوکویل، الکسی (۱۳۶۲). *انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نقره.
- دیوید، فردآر (۱۳۸۵). *مدیریت استراتژیک*، ترجمه علی پارسائیان و سیدمحمد اعرابی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- رضاقلی، علی (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی*، تهران: نی.
- زونیس، ماروین (۱۳۸۷). *روانشناسی نخبگان سیاسی ایران*، ترجمه پرویز صالحی، سلیمان امین‌زاده، زهرا لبادی، تهران: چاپخش.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۶). *عقل و توسعه یافتگی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۰). *عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۲). *جهانی‌شدن: تعامل یا تعارض حاکمیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲). *بحران دموکراسی در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، بیژن نوذری، تهران: البرز.
- عنایت، حمید (۱۳۸۴). *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، تهران: زمستان.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۴). *روزنامه ایران*، ۱۳۸۴/۲/۱۸.
- فوران، جان (۱۳۸۵). *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کندی، پل (۱۳۷۴). *در تدارک قرن بیست و یکم تا سال ۲۰۲۵*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- گن‌ذیر، ایرنه (۱۳۶۹). *کارگردانی دگرگونی سیاسی در جهان سوم*، ترجمه احمد تدین، تهران: سفیر.
- لارسون، توماس و دیوید اسکیدمور (۱۳۷۹). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ترجمه احمدساعی و مهدی تقوی، تهران: قومس.
- مطیع، ناهید (۱۳۸۲). *مقایسه نقش نخبگان در فرایند نوسازی ایران و ژاپن (۱۸۴۰-۱۹۲۰)*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- میلز، سی‌رایت (۱۳۸۳). *نخبگان قدرت*، ترجمه بنیاد فرهنگی پژوهش غرب‌شناسی، تهران: فرهنگ مکتوب.
- واردی، محمد (۱۳۸۴). *کتاب سبز ژاپن*، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۳). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۳). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

Diamond, Larry, Rethin Cirilsoiety (1994). *Toward Democratic Consolidatin Journal of Democracy*.

International Monetary fund (2009).

Jamal A., Bill Robert Springborg (2000). *Politics in The middle East*, London: Langman.

Laswell, Harold (1936). *Polities: Who Gets WHAT, WHEN, How*, New yourk: nopublisher.

Nixon Richard (1982). *Leaders*, New yourk: warner Books.

World Bank, 2008.